

هورقلیا^۱

ماهیار نوایی

یاد دارم در بیست و پنجمین همایش جهانی شرقشناسان، شادروان استادمعین دربارهٔ واژه «هورقلیا» سخن راند و نظر دانشمندان ایرانی و اروپایی را دربارهٔ ریشه و بُن این واژه بیان کرد. این سخنرانی به زبان فرانسه، در کارنامهٔ همان همایش، و ترجمهٔ آن در مجموعهٔ گفتارهای وی به چاپ رسید.^۲ خلاصهٔ آن این است:

قزوینی آن را گرهی ناگشودنی می‌داند و نمی‌داند که شیخ احمد احسائی این واژه بیگانه را از کجا یافته است.

ابوالقاسم ابراهیمی، رئیس شیخیه و ملاعلی نوری و برخی دیگر آن را واژه‌ای یونانی دانسته‌اند.

بعضی آن را ترکیبی از «هور» (خورشید) و «قلیا» گفته‌اند.

۱. سخنرانی در بزرگداشت استادمعین، اردیبهشت ۱۳۷۰، رشت، دانشگاه گیلان.

۲. محمدمعین (۱۳۶۷)، مجموعهٔ مقالات دکترمعین، به کوشش مهدخت‌معین، ج ۲، تهران، صص ۴۹۸ -



شیخ احمد احساسی در جواب ملاحسین کرمانی آن را سریانی خوانده است. اونوالا (Unvala) می‌پندارد که واژه خونیرس (X^vaniras) است که بد خوانده شده است؛ چه این واژه را که به پهلوی چنین می‌نویسند: س۱ اطلو- با اندک دگرگونی، یعنی با افزودن حرف *د* به آن س۱ اطلود میتوان آن را «هورکلیا» خواند. تقی‌زاده آن را از واژه یونانی Heraklia و دهخدا آن را گرفته شده از نام فیلسوف یونانی Héraklite می‌داند.

برون (E. G. Browne) آن را واژه‌ای یونانی می‌داند و جمال‌زاده با رجوع به یونانی دانان این نظر را نمی‌پذیرد.

و پس از همه، هنیگ (Hänig) را باور بر این است که از Habal carnim عبری گرفته شده است.

در پایان، استاد معین یادآور می‌شود که: شیخ احمد نخستین کسی نیست که این واژه را به کار برده است. پیش از او شیخ شهاب‌الدین سهروردی در حکمة‌الاشراق و کتاب المشارع والمطارحات^۱، و نیز شارحان حکمت اشراق، شمس‌الدین شیرازی و قطب‌الدین شیرازی و دیگران واژه «هورقلیا» را به کار برده‌اند. همو، بدُرست، آن را با «فروهر» ایرانی برابر می‌داند و می‌افزاید که: شاید سهروردی، بنیادگذار حکمت اشراق، که بی‌شک، تحت تأثیر عرفان ایرانی بوده است، این واژه را از عبری گرفته و به گونه «هورقلیا» جایگزین «فروهر» ایرانی کرده است!

نکته‌ای که من، در این همایشی که به یاد این دوست دیرین و سپاسگزاری از خدمات او به ادب پارسی و بزرگداشت او برپا شده است، می‌خواهم بدان بیفزایم این است که:

۱. دربارهٔ اینکه حکیم مثاله و ریاضت‌کش به مقامی می‌رسد که اموری از عالم غیب را در می‌یابد. می‌گوید: نوع این اندریاقتها مختلف است: گاه باشنیدن صدایی است، بی‌آنکه گوینده را ببیند و گاه گوینده دیده می‌شود، ولی نه در صورت و کالبد جسمانی ناسوتی بلکه «قد یكون المخاطب بترائی فی صورة انا سماویة او فی صورة سادة من السادات العلویة و فیسجاء الخلسات المعتره فی عالم هور قلیا... (ج ۱ مصنفات انجمن فلسفه، ص ۴۹۴ و مجموعه مقالات دکتر معین ص ۵۰۶).



نه تنها «عالم هوزقلیا» که سه‌روردی به کار برده است به معنی و مفهوم «جهان فروهری» است، بلکه خود واژه «هوزقلیا» هم همان واژه «فروهر» و به سخن دیگر، گونه تغییر یافته‌ای از آن واژه است.

فروهر^۱ (پارسیک: *fravašay* ستا: *fravahr*) پس از بدل شدن «فر-» به «هر-» (*hr > fr-*) و جابجا شدن «ر» و «و» (= *hvarahr*) و افزودن واکه مناسب با «واو» پس از حرف نخست، برای ساکن بودن آن (*hovarhar*) و بدل شدن «ه» به «ق» از راه «خ» (*q > x > h-*) (= *hovarqar*) و تبدیل «ر» پایان واژه به «ل»، هوزقل (*hovarqal*) شده است. یاء، پس از آن یاء نسبت فارسی و *ē* در پایان حرف تعریف سریانی است.

برای بدل شدن *fr-* آغازی به *hr-* سنج. بسیاری از واژه‌های پارسیک از این دست که به ارمنی به عاریت رفته است و ناچار، از یکی از گویشهای ایرانی شمال غربی بوده است: *framān < hramān* = فرمان؛ *framāntār < hramanatar* = فرماندار؛ *frahang < hrahang* = فرهنگ؛ *freštak < hreštak* = فرشته؛ *fravartak < hrovartak* = نامه؛ *frōšak < hrušak* = فروشه، افروشه، حلوا؛^۳ نیز سنج: *Frūm* و *Hrūm* (در پارسیک)، روم؛ *h²rda* = فردا و *horūšem* = فروشم، در گویش شیرازی سده هشتم.^۴

— برای جابجا شدن حرفها (از پارسیک به فارسی نو و هم در خود زبان فارسی) سنج: سرخ *< suxr*؛ چرخ *< čaxr*؛ تلخ *< taxl*؛ برف *< vafr*؛ ژرف *< zafr*؛ هرگز *< hagarz*

— برای افزودن واکه مناسب به حرف ساکن آغازی، سنج: سرود *< vsrū*

۱. برخی این واژه را *fravahar* خوانده‌اند. در خط پهلوی (که واکه‌های کوتاه همچون خط فارسی نو، نوشته نمی‌شود) شیوه نوشتن بر این است که: هجاهای *-ah-* و *-ax-* را در میان واژه، برای پرهیز از بدخوانی با دو «ه» (= *hd*) می‌نویسند، چون *rdaxl* = بهر و *rdaxl* = بخت. شاید خواندن «مارسپند» به جای مهرسپند (*amahraspand*) برای رعایت نکردن این روش بوده باشد.

۲. سنج: ستا: *amaša spānta* به: *amahraspand*

3. H. Hübschmann, (1897), *Armenische Grammatik*, Leipzig p. 162.

۴. دیوان شمس پُرس ناصر. خطی.

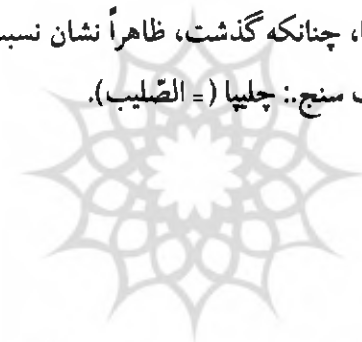
فروختن < froxtan.

- برای بدل شدن «هم» به «خ» سنج: سرخ < sohr ، هیزم > خیزم (در پاره‌ای از گویشها).

- برای تبدیل «خ» به «ق» سنج: فرقیز > خورخیز؛ قاطر < xara-tara * (سنج: استر < asatara).

- برای تبدیل «ر» به «ل» (که هم از زبانهای کهن به فارسی نو و هم در خود زبان فارسی نو ممکن است اتفاق افتد) سنج: Bābiruš < بابل؛ Bāxtriš < بلخ؛ hara-bərəzaiti < البرز؛ زارو و زالو، زال و زر و جز آن^۱

- «ی» (-i-) در هورقلیا، چنانکه گذشت، ظاهراً نشان نسبت فارسی و آ پایانی حتماً حرف تعریف سریانی است سنج: چلیپا (= الصلیب).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی